

حقوق ما

ما از عدالت سہمی داریم

سال ہفتم، شمارہ ۹/۱۹۸ تیر ۱۴۰۲ / ۳۰ ژوئن ۲۰۲۳

عدالت انتقالی



در این شماره می‌خوانید:

چهار نکته کلی اما محوری درباره «عدالت انتقالی»

با انتقام‌جوئی، عدالت محقق نخواهد شد

پروسه گذار باید با عدالت انتقالی پیوند داشته باشد وگرنه دموکراسی لنگ میماند

چرخه خشونت با انتقام‌گیری و مجازات اعدام بازتولید خواهد شد

برای رسیدن به آینده‌ای بدون اعدام باید دادخواهی کرد

ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر ایران / محمود امیری مقدم

سر دبیر این شماره: مریم غفوری

تحریریه: بهنام دارایی‌زاده، آفاق ربیعی زاده، جواد عباسی توللی

صفحه بندی: ماهور خوش قدم

تماس با مجله: mail@iranhr.net

حقوق ما در ویرایش مطالب آزاد است!

یادداشت هایی که از روزنامه نگاران و اشخاص دریافت می شود نظر شخصی آنان است و دیدگاه مجله حقوق ما نیست.

چهار نکته کلی اما محوری درباره «عدالت انتقالی»



گستره زمانی عدالت انتقالی



بهنام دارایی زاده

اشاره به مفهوم «انتقالی» می‌تواند واجد این پیام اشتباه یا گمراه کننده باشد که سرکوب‌های سیاسی یا بی‌عدالتی‌های نظام‌مند، صرفاً محدود به «رژیم سابق» است و با گذار به یک دوره سیاسی تازه شرایط به‌گونه‌ای تغییر یافته است که امکان تکرار سرکوب‌ها و جنایت‌ها وجود ندارد. گویی «عدالت انتقالی» قرار است ما را برای همیشه از فضای سرکوب‌های سیاسی خارج کند و به یک شرایط غیرقابل بازگشت برساند.

تجربه‌های تاریخی آشنا و پرشماری وجود دارد که نشان می‌دهد چنین تصویری تا چه اندازه خطا است. به این معنا، «عدالت انتقالی» را نباید تنها ناظر به «گذشته» یا محدود به یک دوره تاریخی مشخص و سپری شده فرض کرد.

نکته دوم این که شرایط قبل و بعد از این دوره‌های «انتقال» یا «گذار» شبیه هم نیست. آن چه فرضاً در پیش و پس از نسل‌کشی روندا رخ داده است را نمی‌تواند با دیکتاتوری نظامیان آرژانتین یا کشتار زندانیان سیاسی در تایلند ۱۳۶۷ در زندان‌های جمهوری اسلامی مقایسه کرد.

نکته سوم این است که دامنه تاریخی و جغرافیای «عدالت انتقالی» باید گسترده‌تر از برداشت‌های اولیه در نظر گرفته شود. «عدالت انتقالی» تنها محدود به رخداد‌های «جنوب جهانی» آن هم در دهه‌های اخیر نیست.

به این معنا، طرح پرسش‌هایی از این دست که آیا تجربه برده‌داری، استعمار و فاشیسم را هم می‌توان ذیل

اشاره) باید اذعان کرد که تعریف «عدالت انتقالی» دشوارتر از آن چیزی است که ممکن است در ابتدا به نظر می‌رسد. بخشی از این دشواری و ابهام نیز به خود مفهوم «انتقالی» بر می‌گردد.

در ساده‌ترین معنا، می‌توان این گونه در نظر گرفت که یک جامعه قرار است طی یک دوره «انتقالی» با گذشته تاریک سیاسی خود مواجه شود و در جریان این انتقال یا گذار، مجموعه‌ای از اقدام‌های قضایی و غیرقضایی در دستور کار قرار گیرد.

قرار است «کمیسیون‌های حقیقت‌یاب» تشکیل شوند، عوامل سرکوب‌ها، اعدام‌ها و شکنجه‌ها شناسایی و معرفی شوند. از قربانیان و خانواده‌های اعدام‌شدگان اعاده حیثیت شود. خسارت و غرامت پرداخت شود. بناهای یادبود ساخته شود، یاد جان‌باخته‌گان و ناپدیدشدگان گرامی داشته شود و در نهایت هم مجموعه‌ای از اصلاحات قضایی تدوین و پی‌گیری شود. با ارجاع به چنین عناصری می‌توان یک تعریف حداقلی از «عدالت انتقالی» به دست دارد و در ادامه به جزئیات هر یک از این مراحل پرداخت؛ اما واقعیت این است که در این میان چند نکته و ملاحظه پیشینی مهم وجود دارد.

مفاهیم مرتبط با «عدالت انتقالی» بررسی کرد؛ پرسش درست و به جایی به نظر می‌رسد.

عدالت انتقالی و قربانیان حذف‌شده

«کشف حقیقت»، «شناسایی و مسئولیت‌پذیری عاملان جنایت‌ها»، «مستندسازی و به‌رسمیت شناختن رنج قربانیان»، «مبارزه با مصونیت قضایی»، «جبران خسارت‌ها»، «تلاش برای آشتی ملی»، «مقابله با فراموشی»، «تدوین و ارائه سازوکارهای جلوگیری از تکرار جنایت‌ها» همگی از عناصر اصلی «عدالت انتقالی» به حساب می‌آید.

در این میان، «مرکز بین‌المللی عدالت انتقالی» به تمامی عناصر بالا اشاره می‌کند و اما در نهایت روی کرامت، پیگیری دادخواهی و دسترسی عینی به عدالت تاکید می‌کند. از نگاه «مرکز بین‌المللی عدالت انتقالی» فراهم کردن امکان واقعی دسترسی به عدالت، برای آسیب‌پذیرترین قربانیان، محور اصلی «عدالت انتقالی» است.

پنهان نمی‌توان کرد که قربانیان خشونت‌ها یا سرکوب‌های رژیم استبدادی مشابه نیستند. در میان قربانیان یک رژیم استبدادی، اشخاص، گروه یا

گروه‌هایی، بنا به هر دلیلی، صدای بلندتری دارند. برای مثال، با وجود این که سرکوب نظام‌مند جمهوری اسلامی در برخی از مناطق ایران بسیار پرحادثه‌تر و خشن‌تر است، اما الزاما این مناطق صدای دادخواهی بلندتری ندارند. «عدالت انتقالی» در نهایت باید بتواند فرصت دادخواهی را برای همگان فراهم کند و سازوکاری شفاف و مطمئن،

و «عدالت انتقالی» هم منافات دارد. فرض کنید به خانواده‌های قربانیان شلیک موشکی سپاه پاسداران به هواپیمای اوکراینی گفته شود قبل از آن که مشخص شود چه کسانی در چه سازوکاری، با چه هدفی به هواپیمای مسافربری دو مرتبه شلیک کرده‌اند بیایند ببخشید و فراموش کنید!

این طور به نظر می‌رسد که معمولا چهره‌ها، افراد یا گروه‌هایی از بخشش و آشتی، پیش از «کشف حقیقت» صحبت می‌کنند که نه تنها درک درستی از مفهوم «عدالت انتقالی» ندارند، بلکه «عدالت» را هم با «انتقام»، «خشونت‌ورزی» یا «تقاص» یکی گرفته‌اند.

پیشبرد «عدالت انتقالی» بسته به خواست عموم نیست

پیشبرد جنبش دادخواهی و تحقق عدالت انتقالی را می‌توان در زمره حقوق بشر نسل دوم دسته‌بندی کرد. تحقق حقوق بشر نسل دوم (مانند حق آموزش، بهداشت و خدمات درمانی، حق کار، تامین اجتماعی، سرپناه و حداقل‌های معیشت و...) مستلزم برنامه‌ریزی، تامین منابع و بودجه‌گذاری نهادهای عمومی است. به این معنا که دولت‌ها باید از محل منابع عمومی، هزینه تحقق حقوق بشر نسل دوم را فراهم کنند.

پیشبرد عدالت انتقالی یک پروژه عمومی است. به این معنا که نیازمند بودجه‌گذاری، برنامه‌ریزی و به‌کارگیری کارشناسان حقوقی و... است. اما برای پیشبرد و تحقق عدالت انتقالی الزاما خواست عموم مردم معیار نیست.

تجربه‌های تاریخی پرشماری وجود دارد که نشان

می‌دهد عدالت انتقالی الزاما خواست یک جامعه سرکوب‌شده نیست. در کامبوج تجربه جالبی وجود دارد. در سال ۲۰۰۹ یک نظرسنجی درباره اولویت‌های مردم برگزار شد. نتایج نظرسنجی نشان داد بخش قابل ملاحظه‌ای از جامعه کامبوج خود را به‌نوعی قربانی سرکوب، شکنجه و سیاست‌های ویران‌گر خمرهای سرخ می‌داند.^۱ با این حال، فقط دو درصد پاسخ‌دهندگان عدالت کیفری را اولویت اصلی خود می‌دانستند و تقریباً ۸۰ درصد می‌گفتند دولت ابتدا باید به وضعیت اقتصادی و تامین شغل برای افراد بپردازد.

می‌شود انتظار داشت که در ایران بعد از فروپاشی استبداد جمهوری اسلامی، یا هر جامعه سرکوب شده دیگری هم وضعیت کم‌وبیش به همین ترتیب خواهد بود.

به این معنی، پیشبرد جنبش دادخواهی یا تحقق عدالت انتقالی الزاما خواست و اولویت اول جامعه ایران نیست و نخواهد بود. واقعیت این است که فعالان جنبش دادخواهی، درست به مانند کنشگران لغو مجازات اعدام یا فعالان حقوق جامعه کوئیر الزاما نمی‌توانند به بدنه جامعه امیدوار باشند. پیشبرد جنبش دادخواهی هم مانند سایر خواست‌های مترقی، نیازمند قدرت‌گیری نیروهای پیشرو، رادیکال و عدالت‌محور است.

۱. ۹۱٪ کسانی که در دوره خمرهای سرخ زندگی کرده بودند و نیز ۵۱٪ از کسانی بعد از سقوط رژیم دنیا آمده بودند خود را به‌نوعی قربانی سرکوب‌های رژیم می‌دانستند.

شیرین عبادی:

با انتقام‌جوئی، عدالت محقق نخواهد شد



جواد عباسی توللی

و عدالت انتقالی و تفاوت این مفاهیم با «انتقام‌جویی» با شیرین عبادی، حقوق‌دان و برنده جایزه نوبل صلح، گفت‌وگو کرده است.

پیش از پرداختن به پرسش‌های مرتبط با موضوع عدالت انتقالی، به نظر شما، آیا اساساً می‌توان ایران را یک کشور در حال گذار دانست؟

ایران به عبارتی در حال گذار است. کلیه شواهد اجتماعی و سیاسی و حتی حقوقی، نشانه‌ها و علائمی از سقوط رژیم جمهوری اسلامی دارد. به بیان دیگر، ایران کشوری است که اقتصاد و بانک‌های آن ورشکسته‌اند. از جهت مسائل سیاسی هم با وجود ظاهری که دارد، با مشکلات عدیده و مهمی نظیر بحران مشروعیت مواجه است. از حیث محیط زیست هم در شرایط بحرانی قرار دارد، به نحوی که در حال حاضر، در تعدادی از شهرهای کشور، مردم حتی آب آشامیدنی ندارند.

بنابراین، وجود بحران در بحران باعث شده تا کلیه راه حل‌های پیشنهادی، تاکنون به نتیجه نرسد. همه این موارد، می‌تواند مقدمه سقوط یک رژیم باشد. سقوط و انحلال یک رژیم، یک پروسه است و باید زمان آن طی شود. به عنوان مثال، دانه‌ای که می‌روید و سبز می‌شود، به زمان نیاز دارد تا تبدیل به درختی پر ثمر شود و میوه دهد. سبز شدن و رشد این دانه، نشان می‌دهد که آینده چه چیزی در انتظار است. به این اعتبار، ایران، در حال گذار است و حکومت جمهوری اسلامی مسلماً تغییر خواهد کرد و پایدار نخواهد بود.

در هفته‌های اخیر دولت بلژیک، اسدالله اسدی، متهم به بمب‌گذاری در اروپا را با وجود مجرم شناخته شدن

عدالت انتقالی روندی است که در کشورهای در حال گذار، به منظور ایجاد یک جامعه مبتنی بر عدالت و موازین دموکراتیک باید طی شود. در این پروسه، با مستند سازی موارد نقض حقوق بشر، نظیر اعدام و کشتارهای جمعی، شکنجه مخالفان سیاسی و ناپدید سازی قهری مخالفان که به دست دیکتاتورهای و حکومت‌های استبدادی انجام شده است، سازوکارهایی برای جلوگیری از تکرار چنین جنایاتی به اجرا در می‌آید.

دادخواهی همواره یک بخش مهم از پروسه عدالت انتقالی است که در این مرحله، بازماندگان و خانواده‌های قربانیان می‌توانند با تظلم‌خواهی در برابر افکار عمومی و بعدتر با ارائه مستندات خود به دادگاه‌های صالح، به روند مستند سازی و راستی آزمایی جنایات‌های انجام شده کمک قابل توجهی کنند.

در واقع جنبش دادخواهی، در اعتراض به بی‌عدالتی‌ها و جنایت‌ها شکل می‌گیرد و سپس با افشاگری و یادآوری جنایت‌ها، به کشف و ثبت حقیقت کمک کرده تا از این طریق بتوان دیکتاتورهای و عاملان جنایت را به پای میز محاکمه کشاند.

در این بین اما برخی از خانواده‌ها و بازماندگان قربانیان نظام‌های استبدادی، دادخواهی را با «انتقام‌گیری» اشتباه می‌گیرند و همین مسأله ممکن است پروسه عدالت انتقالی را با اخلاص مواجه کند.

مجله حقوق ما، برای بررسی بیشتر مفاهیم دادخواهی

این فرد در دادگاه، به ایران مسترد کرد. همچنین

زمزمه‌هایی از احتمال بازگرداندن حمید نوری، از

عاملان اعدام جمعی مخالفان سیاسی در دهه ۶۰ که

در حال حاضر در سوئد زندانی است، به‌گوش می‌رسد.

به‌نظر شما، چرا دولت‌های غربی به‌جای حمایت

از مردم معترض در ایران، به ممانشات با حکومت

جمهوری اسلامی ادامه می‌دهند؟ از دیدگاه شما، این

روند چه آسیب‌هایی به پروسه گذار به دموکراسی در

ایران خواهد زد؟

نخستین بار نیست که برخی از کشورهای اروپایی در اثر

رعایت منافع اقتصادی خود، حقوق بشر را زیر پا می‌گذارند.

اروپا با آزادی اسدالله اسدی، نه تنها ضوابط حقوق بشر را

زیرپا گذاشت، بلکه درهای خود را روی تروریسم باز کرد.

ازین پس احتمالا ترورهای بیشتری در اروپا انجام خواهد

شد و حتی اگر تروریست‌ها هم بازداشت بشوند، حکومت

ایران به‌سادگی راه آزاد کردن آن را پیدا کرده و می‌تواند آنها

را به اسم مبادله، به ایران بازگرداند.

حکومت جمهوری اسلامی، با هر کشوری که اختلاف داشته

باشد، برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود، چند نفر را به

اتهام جاسوسی دستگیر می‌کند. بعد هم با جان مردم بازی

می‌کند تا به مقاصد سیاسی خود برسد. چنان‌که شاهدیم،

پس از اینکه با جمهوری آذربایجان، به اختلاف رسید فوراً

یک دانشجوی آذربایجانی را که به ایران سفر کرده بود،

به‌عنوان جاسوس بازداشت کرد. چنین عملکردی، نشان

از تروریست بودن یک حکومت دارد. اما ممکن است این

پرسش مطرح شود که چرا کشورهای اروپایی با حکومتی

تروریست پرور تا بدین حد مدارا می‌کنند؟ پاسخ این پرسش

را باید در دو مساله دید. یکی منافع اقتصادی و دوم، مساله

انرژی هسته‌ای و ترس از دسترسی ایران به بمب اتمی یا

اتمی شدن منطقه. چراکه ادامه شرایط و دسترسی حکومت

ایران به بمب اتمی سبب خواهد شد تا دولت عربستان و

برخی از دولت‌های منطقه هم بخواهند دررقابت با ایران،

به سمت غنی سازی اورانیوم بروند. بنابراین، مهار مساله

انرژی هسته‌ای ایران، برای اروپا از نهایت اهمیت برخوردار

است.

موضوع مهم دیگر هم، مساله پر شدن ظرفیت کشورهای

اروپایی برای پذیرش پناهجو است و ترس از افزایش شمار

پناهجویان ایرانی در این کشورها است. کشورهای اروپایی

واهمه دارند در اثر به‌هم خوردن شرایط سیاسی در ایران،

ممکن است تعداد کثیری از پناهجویان به اروپا سرازیر

شوند. از این‌رو، نمی‌خواهند مانند سوریه، پناهجویان

زیادی وارد اروپا شوند. بنابراین، مجموعه عوامل یاد شده،

دست به دست هم داده تا حکومت تروریست پرور ایران را

به رسمیت بشناسند و با او مدارا کنند.

این مساله هرچند می‌تواند سقوط رژیم حاکم بر ایران را به

تاخیر بیندازد اما در نهایت کمکی به بقای رژیم نخواهد

کرد.

طبق توضیحاتی که دادید، ایران یک کشور در حال

گذار است. در نتیجه باید منتظر طی شدن پروسه

عدالت انتقالی در کشور باشیم. در ماه‌های گذشته،

شهروندان و حتی برخی از خانواده‌های قربانیان

حکومت ایران، واکنش‌های متفاوتی نسبت به مسأله

برقراری عدالت در ایران آینده از خود نشان داده‌اند و

در این میان، برخی افراد، خواهان اجرای مجازات مرگ

برای جنایت‌کاران هستند. از دیدگاه شما، دادخواهی

چه تفاوت‌هایی با انتقام‌جویی دارد؟

انتقام‌جویی، همان‌طور که از نامش هم پیداست، صرفاً

انتقام است و عدالتی در آن لحاظ نمی‌شود. در شرایط

انتقام‌جویی، موضوع بسیار مهم، عدم آرامش کشور پس

از انتقام است. زمانی که قرار باشد تعدادی از افراد را برای

انتقام‌گیری از جنایات ارتكابی به قتل برسانند، مسلماً

خانواده این افراد و نزدیکان آنها هم در صدد مقابله به مثل

برخواهند آمد و همین مساله، سنگ بنای اولیه انتقام‌جویی

است.

دادخواهی اما به منزله بخشش نیست. دادخواهی چندین

مرحله دارد که همه آن مراحل باید طی شود. در درجه اول،

روشن شدن حقیقت است. مهم‌ترین مساله در دادخواهی

این است که همه موارد نقض حقوق بشر، به‌درستی روایت

و کشف شود. نخست باید روشن شود چه مسائلی روی داده

و ریشه آن در کجاست؟ این موضوع از این جهت اهمیت

دارد که در آینده، از تکرار مصائب گذشته جلوگیری خواهد

شد.

مساله دیگر، پس از روشن شدن حقیقت، برپایی دادگاه‌های

عادلانه با ضوابط و استانداردهای بین‌المللی و البته حق

دسترسی به وکیل برای همه متهمان است.

در مرحله سوم باید تا حد ممکن، جبران خسارت صورت

گیرد. به‌عنوان مثال، زمانی که فردی خانواده خود را از

دست می‌دهد، فقط مجازات قاتل یا قاتلان کافی نیست.

بلکه مساله دیگر این است که این شخص، چگونه باید

زندگی‌اش اداره شود؟ جامعه در این زمینه مسئولیت‌هایی

بر عهده دارد و این مسئولیت‌ها ایجاب می‌کند تا برای

ادامه زندگی، به قربانیان کمک کنند. از جهت حقوقی به

این مساله جبران خسارت گفته می‌شود.

بنابراین، عدالت انتقالی بر سه مبنای کشف حقیقت،

دسترسی به یک دادرسی عادلانه و جبران خسارت استوار

دادخواهی اما به منزله بخشش نیست. دادخواهی چندین

مرحله دارد که همه آن مراحل باید طی شود. در درجه اول،

روشن شدن حقیقت است. مهم‌ترین مساله در دادخواهی

این است که همه موارد نقض حقوق بشر، به‌درستی روایت

و کشف شود. نخست باید روشن شود چه مسائلی روی داده

و ریشه آن در کجاست؟ این موضوع از این جهت اهمیت

دارد که در آینده، از تکرار مصائب گذشته جلوگیری خواهد

شد.

مساله دیگر، پس از روشن شدن حقیقت، برپایی دادگاه‌های

عادلانه با ضوابط و استانداردهای بین‌المللی و البته حق

دسترسی به وکیل برای همه متهمان است.

در مرحله سوم باید تا حد ممکن، جبران خسارت صورت

گیرد. به‌عنوان مثال، زمانی که فردی خانواده خود را از

دست می‌دهد، فقط مجازات قاتل یا قاتلان کافی نیست.

بلکه مساله دیگر این است که این شخص، چگونه باید

زندگی‌اش اداره شود؟ جامعه در این زمینه مسئولیت‌هایی

بر عهده دارد و این مسئولیت‌ها ایجاب می‌کند تا برای

ادامه زندگی، به قربانیان کمک کنند. از جهت حقوقی به

این مساله جبران خسارت گفته می‌شود.

بنابراین، عدالت انتقالی بر سه مبنای کشف حقیقت،

دسترسی به یک دادرسی عادلانه و جبران خسارت استوار

است. رعایت این سه عنصر باعث می‌شود تا دادخواهی با

انتقام‌جویی تفاوت داشته باشد چرا که این سه عنصر در

انتقام‌جویی وجود ندارد.

به نظر شما چگونه می‌توان میان جنبش‌های مختلف

دادخواهی در ایران پیوند برقرار کرد؟ آیا همبسته‌تر

شدن این جنبش‌ها می‌تواند تأثیری بر ادامه دادخواهی

و تحقق عدالت داشته باشد؟

آنچه که باعث شده حکومت نالایق و ستمگر ایران بیش

از ۴۳ سال در قدرت باشد، تفرقه و اختلافی است که بین

گروه‌های مخالف یا منتقد جمهوری اسلامی وجود دارد.

این اختلاف‌ها در زمینه‌های مختلف دیده می‌شود و البته

دست شیطانی حکومت جمهوری اسلامی را در زمینه تشدید

اختلافات را هم نمی‌توان نادیده گرفت.

به‌نظر من، هر نوع اتحاد، به تقویت مردم و نزدیک‌تر شدن

روز سقوط حکومت جمهوری اسلامی کمک خواهد کرد. یکی

از این اتحادها، اتحادهای مدنی است. نهادهای مدنی

باید با یکدیگر متحد شده و همکاری کنند. دادخواهان در

قالب فردی یا به‌صورت جمعی و نهادی می‌توانند با اتحاد

و یکپارچگی، به خواسته واقعی خود یعنی سقوط رژیم

و ایجاد شرایط مناسب برای دادخواهی، یاری برسانند.

به‌ویژه اینکه گردهم آمدن دادخواهان، باعث بازآموزی

مجدد برخی از آنان خواهد شد. تعدادی [از دادخواهان]

را می‌شناسم که در اثر معاشرت با سایر دادخواهان، از

عقاید خود که مبتنی بر انتقام‌جویی بود، دست کشیدند

و به سمت دادخواهی رفتند و این یک تغییر مثبت و قابل

احترام است.

منیره برادران:

پروسه گذار باید با عدالت انتقالی پیوند

داشته باشد وگرنه دموکراسی لنگ می‌ماند



به قتل و کشتار معترضان و مخالفان سیاسی در جریان خیزش «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ باز می‌گردد. شما به‌عنوان یکی از فعالان شناخته شده جنبش دادخواهی در ایران، روند دادخواهی را در جنبش زن، زندگی، آزادی چگونه ارزیابی می‌کنید؟



آفاق ربیعی‌زاده

«جنبش زن، زندگی، آزادی» قیامی بر علیه سلطه و هر نوع استبداد و سرکوب است و در همین ارتباط از بار دادخواهی قوی‌ای برخوردار است. جنبش مهسا، با دادخواهی خانواده او شروع شد تا روایت دروغین حکومتی را، که تلاش داشت جانباختن مهسا را به بیماری او نسبت دهد، برملا کند. مردم شهر سقز و دیگر شهرهای کردستان، این خانواده را تنها نگذاشتند، داغ چهل و چند ساله، این بار به فریاد سراسری تبدیل گردید، پتانسیل انقلابی پیدا کرد و به عرصه‌های دیگر گسترش یافت و به آزادی پوشش، رفع تبعیض‌ها و تا خواست سرنگونی رژیم پیش رفت. شعار زن، ژیان‌نازادی در ایران از آرامستان آچی سقز زاده شد، جایی که پیکر مهسا را در خود پذیرفته است.

واکنش دادخواهان نسبت به کشتارهای بعدی هم ادامه یافت و به‌طور کلی، خود اینها بخشی از جنبش شد. هر معترضی که به خاک افتاد، گویی پاره‌ای از جان جمعی بود. مردم با خانواده آنها همراهی کردند، در خاکسپاری‌ها جمع شدند و اجازه ندادند فرد کشته شده، گمنام بماند. جامعه با زندگی، شادی‌ها و علایق جانباختگان آشنا شد و همه اینها باعث شد تا آنها فراموش نشوند و در حافظه جمعی ما بمانند.

مردم هم از فرصت‌ها و سنت‌های سوگواری برای گردهم آیی و آکسیونهای اعتراضی استفاده کردند. مثل یادبودهای هفتم و چهلم، و سنت تنها نگذاشتن درگذشتگان در نوروز. برای مثال، شاهد بودیم در آستانه نوروز که خیابان دیگر آن تپندگی پاییز گذشته را نداشت، مزار جانباختگان اما در همه شهرها یک بار دیگر مکان تجمع و اعتراض شد. حتی گیس بریدن هم که یک آیین سوگواری باستانی است، به

جنبش دادخواهی، فی‌نفسه، جنبشی است همبسته با سایر جنبش‌های اجتماعی نظیر جنبش زنان، دانشجویان، کارگران و تمامی آن‌هایی که برای رفع تبعیض و بی‌عدالتی مبارزه می‌کنند.

جنبش دادخواهی، بیش و کم، هم‌زمان با شکل‌گیری حکومت جمهوری اسلامی و به‌ویژه پس از اعدام دسته جمعی هزاران نفر از مخالفان سیاسی در دهه ۶۰ خورشیدی، در ایران آغاز شد. در طول بیش از ۴۳ سال گذشته تا امروز، به دلیل وسعت جنایات انجام شده به دست سران حکومت ایران، پیوسته بر شمار دادخواهان نیز افزوده شده است. در حال حاضر اما شرایط به‌گونه‌ای است که جامعه ایران، پس از چهار دهه حیات حکومت جمهوری اسلامی، اکنون با تلنباری از جنایات و کشتار مخالفان مواجه است.

«دادخواهی برای جان‌باختگان خیزش زن زندگی آزادی، چه پیوندی با دیگر جنبش‌های دادخواهی از جمله جنبش دادخواهی دهه ۶۰ در ایران دارد؟ آیا همبسته‌تر شدن جنبش‌های دادخواهی در ایران، می‌تواند تأثیری بر ادامه دادخواهی و برقراری عدالت داشته باشد؟ هدف و غایت دادخواهی چیست؟ دادخواهی، چه دستاوردهایی برای آیندگان خواهد داشت؟»

منیره برادران، نویسنده، مدافع حقوق بشر و زندانی سیاسی در دهه ۶۰ در ایران، در گفت‌وگو با مجله حقوق ما، به این پرسش‌ها پاسخ داده است.

برجسته‌ترین جنایات‌های انجام شده در ماه‌های اخیر،

نمایش سمبلیک اعتراضی تبدیل شد.

دادخواهی کشته شدگان جنبش همچنان ادامه دارد و در روزهای گذشته بار دیگر خبرساز شد. همان‌طور که شاهد بودیم، دادخواهان نسبت به دستکاری در مزار مهسا امینی واکنش نشان دادند و روز جمعه ۱۹ خرداد ۱۴۰۲ آجچی بار دیگر شاهد حضور دادخواهان شد.

شهرداری سقز به بهانه طرح تغییر گورستان آجچی قصد دارد مزار او را از دیدرس عموم پنهان نگه دارد. خانواده‌های جانباختگان، از شهرهای مختلف کردستان در واکنش به طرح پنهان کردن مزار او در آنجا گردآمدند. رژیم به شیوه همیشگی خود به سرکوب پرداخت و بسیاری از تجمع‌کنندگان را بازداشت کرد. گزارش تهاجم رژیم را می‌توان از اطلاعیه «مادران انقلاب/ دایکانی شوْرش» خواند: «نیروهای سرکوب‌گر، از بد ورود، قاب عکس‌های جان‌باختگان را شکسته و تعدادی از جوانان را مورد ضرب و شتم قرار دادند و با بی‌احترامی کامل با آن‌ها برخورد کردند. بعد از بازجویی مادران و خواهران جان‌باختگان را ساعت سه بامداد، بدون اینکه ماشین‌های کرایه شده را به آن‌ها پس دهند آنها را در خیابان رها کردند. ما به عنوان فعالان سیاسی و مدنی، این رفتار نیروهای اطلاعاتی را به شدت محکوم کرده و خواستار آزادی فوری پدران و برادران جانباختگان هستیم».

آنها همچنین اعلام کردند: «ما هر نوع تغییر در آرامستان آجچی را محکوم کرده و قاطعانه در برابر کینه‌توزی مسئولان مبنی بر پنهان کردن و از دید خارج کردن مزار رمز انقلاب ژینا امینی خواهیم ایستاد و از همه‌ی مردم خواستاریم در برابر این اقدام شرم آور سکوت نکنند».

به‌نظر شما، دادخواهی برای جان‌باختگان خیزش زن زندگی آزادی، چه پیوندی با دیگر جنبش‌های دادخواهی از جمله جنبش دادخواهی دهه ۶۰ در ایران دارد؟

قصد من از انگشت گذاشتن بر وجه دادخواهی جنبش ژینا این بود که نشان دهم این خواست از یک پایگاه اجتماعی برخوردار است و تاریخی هم دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. گفتمان دادخواهی را ما مدیون مادران و خانواده‌های خاوران هستیم. آنها بودند که نخستین گام‌های دادخواهی را برداشتند. امروز اگر کشتار ۶۷ دیگر بر کسی پوشیده نمانده، نه به تمامی بلکه به میزان زیادی مدیون پایداری خانواده‌های خاوران است. آنها سنتی را پایه گذاشتند که ادامه پیدا کرد و امروز با جنبش زن زندگی آزادی عجین شده است. در نظر آورید تجمع و اقدام جمعی در این نظام و آن هم در گرمی داشت اعدام شدگان سیاسی که جنبه اعتراضی دارد، در آن سال‌های سکوت، چه بار معنایی مهمی در خود داشته است.

نگاه و روش این خانواده‌ها در رویارویی با رنجی که بر آنها رفته بود، تاثیر خود را بر حرکت‌های دادخواهی بعدی گذاشت. درست است که اختناق و سرکوب در ایران مانع از حضور نهاده‌ها، سازمان‌های دادخوه و حقوق بشری شده است. همچنین، دشوار است که بتوان رابطه‌ای ارگانیک را میان نقش آفرینان دادخواه دهه ۶۰ با دادخواهان دوره‌های بعدی دنبال کرد اما تجربه‌های مشترک بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند و پیوند برقرار می‌کنند. در زبان و بخشا در شکل اقدامات دادخواهانه، می‌توان نوعی انتقال حافظه را رصد کرد. در این ارتباط، می‌توان به بخشی از یادداشت اخیر شهناز اکملی از مادران دادخواه سال ۸۸ که سال‌ها به جرم دادخواهی در زندان بوده، اشاره کرد. او در این یادداشت اعلام کرده: «فریاد از خاوران شروع و بذر دادخواهی کاشته شد. در این سال‌ها نه کشتار، اعدام، زندان و شکنجه به عنوان ابزار تداوم استقرار جمهوری اسلامی متوقف شد و نه فریاد دادخواهی. از قتل‌های زنجیره‌ای پاییز ۷۷ تا ۱۸ تیر ۷۸ و وقایع سال ۸۸، از دی‌ماه ۹۶ تا آبان‌ماه ۹۸ و اعتراضات خوزستان و ۴۲ سال کشتار و زندان و شکنجه

در جای جای کردستان، فریاد دادخواهی همواره بخشی از اعتراض به عملکرد حکومت و وضعیت موجود بوده و تفاوت، در شمایل و گستردگی و پیش‌روی اعتراضات بوده است.»

دادخواهی‌ها تا اکنون پاسخی نگرفته‌اند. در واقع، خانواده‌های دادخواه هم می‌دانند حکومت جمهوری اسلامی، ظلم و ستمی را که به‌طور سیستماتیک بر هر مخالف و معترض و دگراندیشی روا داشته، مورد تحقیق و بررسی قرار نخواهد داد. پرونده‌ها باز مانده‌اند اما آنچه مهم است آگاهی و پافشاری بر حق دادخواهی است.

به خاوران به‌عنوان یکی از اسناد جنایت حکومت ایران در دهه ۶۰ اشاره کردید. در هفته‌های اخیر، عوامل حکومتی با تهاجم دیگری به خاوران، سعی در تخریب این گورستان داشته‌اند. به‌نظر شما، چرا حکومت جمهوری اسلامی تلاش می‌کند گورستان خاوران را تخریب کند؟

از شما تشکر می‌کنم که روی این موضوع انگشت گذاشتید. خاوران تنها یک گورستان معمولی نیست، سندی بر جنایت‌های این رژیم در دهه ۶۰ است و امروز خطری جدی این مکان یادبود را تهدید می‌کند. همان‌طور که می‌دانیم، خاوران در کنار آرامستان شهروندان بهائی قرار دارد. اخیرا برای نابودی این گورستان دست به حيله بی‌شرمانه‌ای زده‌اند. جمهوری اسلامی، بهائیان را مجبور کرده تا درگذشتگانِ خود را بر گورهای جمعی ۶۷ به خاک بسپارند. یعنی سپردن آن به مردگانی دیگر. این اقدام را دو سال پیش شروع کردند اما با اعتراضات خانواده‌ها، فشار افکار عمومی و دلایلی از این دست، آن روند متوقف شد. از اردیبهشت امسال (۱۴۰۲) دوباره همان روند را از سر گرفته و همراه با اعمال ایذایی و شوک آور دیگر، به پیش می‌برند. بارها شده در خاوران را به روی خانواده‌ها بسته‌اند. سال گذشته دیوار بتونی بلندی به جای نرده‌های سبز رنگ آشنا

سربرافراشت و دوربین‌های کنترل هم نصب شد. تلاش رژیم برای تخریب خاوران، سابقه‌ای طولانی دارد. در دی ۱۳۸۷ بولدوزر به جان این خاک شریف انداختند و علامت‌ها و سنگریزه‌هایی را که خانواده‌ها بر جای احتمالی دفن عزیزشان گذاشته بودند و درختچه‌هایی را که کاشته بودند، همه را زیر و رو کردند. اقدام بی‌شرمانه اخیر اما نابودی و از بین بردن خاوران را هدف گرفته و همچنین منجر به سلب حقوق بهائیان شده و آنها را مجبور کرده تا مردگان خود را بر روی عزیزان جانباخته ما دفن کنند.

البته این اقدام رژیم هم اعتراض جامعه بهایی و هم خانواده‌های خاوران را به‌دنبال داشته است. خانواده‌های خاوران با نامه به شهردار تهران و کمیسر عالی حقوق بشر و گزارش‌گران سازمان ملل خواستار توقف این روند شده‌اند. همان دردمندی و اعتراض را که در اطلاعیه «مادران انقلاب» کردستان می‌بینیم، پیشتر بارها در دادنامه‌های خانواده‌های خاوران بارها به بیان درآمده بود:

«از ویرانی و نابودی این گورستان که سند جنایتی بزرگ و نمادی از حافظه تاریخی مردم ایران است، پیشگیری کنید».

از دیدگاه شما، هدف و غایت دادخواهی چیست؟ به بیان دیگر، فرجام اصلی دادخواهی چیست؟

به نظر من، مهم‌ترین اصل دادخواهی، روشن شدن حقیقت است. ممکن است این پرسش مطرح شود که به‌عنوان مثال، زمانی که بر همه روشن است که مسئول قتل مهسا امینی چه نهادی بود، روشن شدن حقیقت چه معنایی دارد؟ یا زمانی که بر همه روشن شده که به هواپیمای اکراینی به عمد شلیک شده؟ یا روشن است که با فرمان از بالا به تظاهرات کنندگان خیابانی شلیک می‌شود، روشن شده که نویسندگان و روشنفکران را در دهه ۷۰ به دستور

چه کسانی کشتند، شهادت‌های بی‌شماری بر حقیقت بیدادگاه‌های دهه ۶۰ و اعدام‌های دسته جمعی وجود دارد، بر کسی پوشیده نیست، کشتار ۶۷ به حکم خمینی صورت گرفت.

اینها اما دانسته‌های ما است که روایت حکومتی می‌خواهد اینها را از ما بگیرد و واقعیت را وارونه جلوه دهد و دادخواهان به طُرُق مختلف در مقابل تحریف و انکار آنها ایستاده‌اند و تلاش می‌کنند تا برای روشن شدن حقیقت، دانسته‌های خود را تکمیل کنند. روشن شدن حقیقت یعنی پاسخ‌گویی، یعنی مسئولیت‌پذیری، یعنی شنیده شدن صدای داغدیدگان، یعنی چالش، یعنی چراها. یعنی یک تلاش همگانی برای دیگر هرگز نه.

ما در جنبش مهسا شاهد بودیم که چه بی‌رحمانه داستان‌های دروغ و تحریف بافتند تا مسئولیت کشتارشان را متوجه دیگران کنند. تفاوت این دوره با دهه ۶۰ در آن است که روایت حکومتی و وارونه جلوه دادن نه تنها باورپذیری ندارد بلکه در صدای داغدیدگان و معترضان گم می‌شود. این را از طرفی مدیون رسانه‌های جدید هستیم و از طرف دیگر، فضای اعتراضی و انقلابی حاکم بر جامعه ایران، جایی برای باورپذیری دروغ و تحریف باقی نگذاشته است.

- به نظر شما، پس از گذشت چهار دهه از تاریخ دادخواهی در ایران، آیا تغییری در گفتمان و زبان دادخواهی ایجاد شده است؟

بله، به نظر من، گفتمان دادخواهی پخته‌تر و همگانی‌تر شده است. در حال حاضر، به جنبه‌های حقوقی دادخواهی بیشتر توجه می‌شود. برای دادخواهان این پرسش مطرح است که به جای این سیستم فاسد و ناعادلانه قضایی، چه نظام حقوقی و قضایی را باید جایگزین کرد؟ همچنین، از محاکمه عادلانه، تصویر روشن‌تری به وجود آمده که باکین خواهی فاصله دارد.

محاکمه حمید نوری در این باره تجربه خوبی به ما

آموخت. از همه مهم‌تر، با جنبش زن زندگی آزادی، شاهد گسترش مخالفت با مجازات اعدام هستیم. دیدیم که با وجود خشونت و بی‌رحمی بی‌حدِ رژیم با بیش از ۵۰۰ کشته و صدمات جبران‌ناپذیری مانند از دست دادن چشم و زخم‌های ماندگار ساچمه بر بدن و مواردی ازین دست، شعار و حرکات ناشی از انتقام، نماد جنبش نشد. از شعارهایی چون اعدام باید گردد، خبری نبود اما در عوض، برای نمونه، شعار «حکومت اعدام! دست از جنایت بردار»، در کردستان به زبان کردی شنیده شد.

از طرف دیگر، در نگاه به دادخواهی هم شاهد تحول هستیم. به عنوان مثال، ایستادگی مادر و پدر کیان پیرفلک در برابر تلاش رذیلانه دستگاه امنیتی که برای فرار از مسئولیت کودک‌کشی خود، جوان بیگناهی را می‌خواهد اعدام کند، جلوه درخشانی از نگرش انسان دوستی دادخواهی را نشان می‌دهد.

همچنین، امروز امر مستندسازی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده و این پختگی دیگر جنبش دادخواهی است. در حال حاضر، فرد جانباخته یا زخم دیده، دیگر در آمار و عدد گم نمی‌شود. همه چیز ثبت می‌شود و در باره‌اش خبررسانی صورت می‌گیرد.

دادخواهی‌های تا به حال انجام شده، چه دستاوردهایی برای آیندگان دارد؟ به نظر شما، عدالت انتقالی به چه نیازهایی پاسخ خواهد داد؟

حضور گفتمان و حرکت‌های دادخواهی که به آن اشاره شد، برای من یکی از مایه‌های امیدواری به آینده است. فکر می‌کنم ما از یک اراده ملی برای گام برداشتن برای تحقق دادخواهی برخورداریم که از جمله دستاوردهایش عدالت، برابری حقوقی و رفع تبعیض‌ها خواهد بود.

با خیزش انقلابی مهسا، چشم انداز تحقق‌گذار از حکومت جمهوری اسلامی نزدیک شده و دور نیست که شاهد گذار به دموکراسی باشیم. این دوران گذار باید با عدالت انتقالی

پیوند داشته باشد، وگرنه دموکراسی لنگ می‌ماند. این را امر بدیهی ندانیم. تجربه‌های خودمان و نیز دیگر کشورها نشان داده که همیشه بهانه و دستاویزهایی برای فرار از دادخواهی و مسئولیت‌پذیری وجود دارد.

ما به یک خانه‌تکانی اساسی نیاز داریم. از گام‌های اولیه تا اکنون، من بر این مطالبات تاکید کرده‌ام: لغو اعدام، لغو شکنجه و پایان دادن به قوانین مجازات‌های اسلامی. همچنین، خواست دیگر من و همه دادخواهان، بازسازی دستگاه قضایی و استقلال آن از دین و منابع قدرت است.

شاید بسیاری از داغدیدگان اولویت را در محاکمه آمران و عاملان جنایت‌ها بدانند. این خواست قابل فهم است. خشم آنها هم قابل فهم است. محاکمه و مجازات مرتکبین جنایت علیه بشریت، روح دادرسی و عدالت در جامعه است اما این کار مستلزم یک سیستم قضایی مستقل است که منطبق با میثاق‌های بین‌المللی باشد و در آن دادرسی عدالت محور، اصل باشد. اینها یک شبه به وجود نمی‌آیند. محاکمات دادگاه‌های انقلاب اسلامی را از یاد نبریم که چه فجایی به بار آورد و چه بنیان شومی بنا نهاد.

من همچنین، روشن شدن حقیقت با تشکیل کمیسیون یا کمیسیون‌های حقیقت‌یاب را مقدم بر محاکمات و از گام‌های پایه‌ای دوران گذار می‌دانم. در کشورهای دیگر هم چنین بوده است. چنین کمیسیون‌هایی گرچه نقش دادگاه را ندارند اما با مستندات خود و تکیه بر شهادت قربانیان، نقش نهادهای و افراد سرکوب‌گر را به جامعه معرفی می‌کنند و آنها را رسوا می‌کنند. کمیسیون حقیقت‌یاب که باید از طرف نهاد یا دولت موقت گذار تأیید شود، امکان دسترسی به اسناد امنیتی و سرکوب را خواهد داشت و این اختیار را دارد که اشخاص را برای شهادت فرا بخواند و تحقیقاتش می‌تواند به برکناری از شغل و مقام و سلب امتیازات و رانت خواری سرکوب‌گران ریز و درشت و حامیان آنها بیانجامد و نیز زمینه محاکمات را فراهم آورد.

روشن شدن حقیقت با مسئولیت‌خواهی پیوند دارد. یک

سیستم حکومتی را آدم‌ها برقرار می‌کنند و از آن، به قیمت نابودی زندگی دیگران، سود می‌برند. این افراد، روزی باید پاسخ‌گو شوند. مسئولیت‌پذیری، غایب بزرگ در جامعه ما که عمر طولانی‌تری هم دارد، باید به یک نُرْم و ارزش خدشه‌ناپذیر در جامعه تبدیل شود. زمانی که مسئولیت خواهی اصل شود، دامنه‌اش حتی از مسببین جنایت‌های سیاسی فراتر خواهد رفت و به فجایع دیگر هم تسری خواهد یافت. برای مثال، به نهادهای و اشخاصی که در تخریب سرزمین‌مان و فاجعه محیط زیستی کشورمان دست داشته‌اند هم رسیدگی خواهد شد.

بسیاری از چهره‌های عامل و آمر جنایت در ایران، برای ما ناشناخته نیستند اما باید نهاد مستقلی مانند کمیسیون حقیقت‌یاب که رسمیت دارد اینها را تصدیق، راست‌آزمایی و تایید کند. توجه داشته باشیم که در دوران گذار که نظم سابق فروریخته یا در حال فرورفتن است، نهادهایی برخاسته از میل و گرایش عمومی یا انتخابی برقراری نظم جدید را به عهده می‌گیرند. در نبود نهادی چون کمیسیون حقیقت‌یاب، چه تضمینی وجود دارد که پای انتقام و خرده حساب‌های شخصی به میان نیاید؟ یا بر عکس، با از بین بردن پرونده‌ها، جنایتکارانی را از مسئولیت خارج نکنند؟ عدالتِ دوران گذار، پایه‌ای بنا می‌نهد اما نقطه پایانی بر آن نمی‌گذارد. راهی است که چه بسا نسل‌های بعدی هم در آن درگیر شوند. تاریخ تحریف شده، باید از نو نوشته شود. موزه‌ها و یادبودها ایجاد شوند تا این تاریخ تیره و ننگین در حافظه جمعی‌مان بماند. قوانینی وضع شوند که از تکرار جنایت جلوگیری شود. در دوران گذار، رسانه‌ها نقش بسیار مهمی دارند، آنها قادر به ایجاد فضائی برای تامل و چالش هستند. چالش بین تجربه‌های مختلف و گاه رودررو تا ملاک داورى بین حق و ناحق، بین راست و دروغ روشن شود. ما به یک خانه‌تکانی اساسی نیاز داریم.

مهرداد درویش‌پور: چرخه خشونت با انتقام گیری و مجازات اعدام بازتولید خواهد شد



جواد عباسی توللی

در امر دادخواهی روی آوردم. در آن زمان از نخستین روشنفکران جامعه‌ی ایرانی به شمار می‌رفتم که به جای تنها محکوم کردن اعدام‌ها در جمهوری اسلامی، نفس مجازات اعدام را به زیر پرسش کشیدم. جان کلام این که چرخه خشونت ورزی هم با تبلیغ خشونت و انتقام‌گیری و مجازات اعدام بازتولید می‌شود و این هیچ ربطی به دادخواهی ندارد که امروز بسیاری بدرستی بر آن تاکید می‌کنند.

در آن زمان اما فرهنگ انتقام‌گیری قدرتمند بود. نخستین بار در سال ۶۶ ۱۳ یعنی سی و شش سال پیش در پی یک سخنرانی جنجالی در شهر استکهلم که داشتم مقاله مفصلی را علیه مجازات اعدام به چاپ رساندم. در آن سخنرانی به جز یک گروه کوچک به نام «سازمان وحدت کمونیستی» تمام جریان‌های سیاسی چپ و راست و دینی واکنش نشان دادند و دیدگاه مرا «لیبرالی» خواندند. برای آنها باورنکردنی بود کسی مدعی شود سران نظام به رغم جنایت‌های بی‌شمارشان، نباید به قصد دادخواهی یا جلوگیری از احیای قدرت‌شان پس از سرنگونی، «اعدام انقلابی» بشوند؟ در تایید استدلال خود نیز به تجربیات جهانی اغلب انقلاب‌ها و از جمله شوروی و چین و فرانسه و دیگر کشورها استناد می‌کردند. منطقی که بخشی از آنان را پیشتر به دفاع از اعدام مسئولان حکومت پهلوی توسط نظام نیز واداشته بود.

تجربه انقلاب ۵۷ نشان داد که تبلیغ خشونت و انتقام‌گیری «اعدام انقلابی» ربطی به دادخواهی ندارد و تنها چرخه خشونت ویران ساز و انتقام‌گیری و نفرت و مرگ پرستی را می‌تواند در ابعادی گسترده تر باز تولید کند. در واقع قربانی اصلی اعدام‌هایی که به نام امنیت، انتقام یا «ضرورت انقلابی» صورت می‌گیرد، مردم و نیروهای دگراندیش هستند و نظام نیز با همین توجیهات عمل خود را توجیه می‌کند. از این رو تاکید من بر آن بود راه کار دموکراتیک در مبارزه با یک نظام استبدادی نمی‌تواند به همان روش‌ها متکی شود.

من در آن زمان نه تنها کاربرد خشونت ورزی و مجازات اعدام در حکومت‌های استبدادی و توتالیتر دست راستی، بلکه اعدام‌های «انقلابی» در «نظام‌های کمونیستی» همچون شوروی سابق و چین، را نیز مورد نقد قرار دادم که از آنجا که الهام‌بخش بسیاری از چپ‌ها بود، واکنش‌های تندی برانگیخت.

البته نقد من تنها به اعدام‌های سیاسی به قصد «دادخواهی» و یا «دفع خطر دشمن» محدود نبود و نیست، بلکه با نفس مجازات اعدام حتی در مقابله با جرایم اجتماعی و در دفاع از حق زندگی و حیات مخالفت کردم و لغو مجازات اعدام را بخشی از دستاوردها و

عدالت انتقالی، پروسه‌ای است که دایره وسیعی از اقدامات نظیر دادخواهی، مستند سازی جنایات انجام شده به دست حکومت‌های استبدادی، تشکیل کمیته‌های حقیقت یاب، برپایی دادگاه‌های عادلانه برای رسیدگی به موارد نقض حقوق بشر، مجازات عاملان و آمران جنایات و همچنین جبران خسارت را در بر می‌گیرد.

همچنین، بخشی از پروسه عدالت انتقالی، معطوف به بازگرداندن کرامت انسانی به قربانیان و بازماندگان آنها و در یک مقیاس کلی‌تر بازگرداندن حیثیت از دست رفته به همه جامعه است. در صورت تحقق چنین پروسه‌ای می‌توان به توقف چرخه خشونت و لغو مجازات بی‌رحمانه اعدام هم امیدوار بود.

«آیا می‌توان با توجه به وضعیت فعلی جامعه ایران، به توقف چرخه خشونت و کشتار در ایران پس از جمهوری اسلامی امیدوار بود؟ آیا می‌توان چشم‌انداز روشنی برای لغو مجازات اعدام در ایران پس از جمهوری اسلامی متصور بود؟ در دوران گذار، خشم قربانیان چگونه باید مدیریت شود؟ دادخواهی چه عوایدی برای جامعه در پی خواهد داشت؟»

مجله حقوق ما، برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها با دکتر مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس، استاد دانشگاه ملاردال در سوئد و از فعالان حقوق بشر که از جمله نخستین روشنفکران ایرانی است که علیه انتقام و مجازات اعدام برای دادخواهی علیه جنایات حکومت در ایران در دهه شصت موضع گرفته، گفت‌وگو کرده است.

جنایات انجام شده به دست حکومت جمهوری اسلامی از یک سو و خشم مدیریت نشده قربانیان و مردم از سوی دیگر، سبب شده تا برخی از بازماندگان قربانیان، مفهوم دادخواهی را با «انتقام‌گیری» اشتباه بگیرند. شما از زمره نخستین روشنفکران ایرانی بودید که به دفاع از حق حیات و مخالفت با فلسفه انتقام‌گیری و مجازات اعدام پرداختید. نظر شما در این باره چیست؟ به نظر شما آیا می‌توان با توجه به وضعیت فعلی جامعه ایران، به توقف چرخه خشونت و کشتار در ایران پس از جمهوری اسلامی امیدوار بود؟

شخصاً در پی تجربه خوف‌انگیز موج اعدام‌های سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۶۰ در ایران و بررسی انتقادی تجربه سوسیالیسم استبدادی و رویکرد چپ آئین‌گرا در ایران و جهان و با خواندن مقاله مارکس در نقد فلسفه‌ی مجازات اعدام، به نفی مجازات اعدام

پیشرفت تاریخی بشر دانستم که حرمت زندگی و جان آدمی را به

رسمیت می‌شناسد. این نظرات در همان سال ۱۳۶۶ در مقاله‌ای تحت عنوان «خشونت و قدرت و ضرورت لغو مجازات اعدام» (نشریه “تلاش” چاپ سوئد شماره یک) انتشار یافت. از آن زمان دهه‌ها گذشته است و دگردیسی‌های عمیقی در جان و روان جامعه و به ویژه روشنفکران شکل گرفته است. خوشبختانه به مرور زمان روشنفکران و جریان‌های سیاسی مخالف نظام یکی پس از دیگری از مجازات اعدام فاصله گرفتند. هم از این رو پاسخ من به این پرسش که آیا می‌توان به توقف چرخه خشونت در ایران امیدوار بود؟ هم آری است و هم نه! آری از آن رو که جنایت‌های مهیب نظام برآمده از انقلاب در ایران و تجربه چند دهه زندگی میلیون‌ها ایرانی در غرب و گسترش آگاهی دموکراتیک باعث شده بخش مهمی از جامعه و جریان‌های سیاسی-جز راست افراطی که در تظاهرات همچنان تصویر چوبه‌های دار با خود حمل می‌کند- از مجازات اعدام فاصله گرفته است یا دستکم حاضر نیست همچون گذشته رسماً از آن دفاع کند. هرچند که برخی که ذکر نام‌شان بهت همگان را برخواهد انگیخت در توجیه ضرورت اعدام مجرمان جنایی سالها برآن بودند که نگهداری آنان در زندان هزینه بردار است یا برخی دیگر با رجعت به حساسیت‌های «افکار عمومی» از «کارزار لغو گام به گام مجازات اعدام» سخن می‌گفتند.

اما مطالبه لغو مجازات اعدام، تابع «شرایط خاص» و در گرو «اما و اگر» نیست. به محض اینکه، دفاع از حق حیات را منوط به «اما و اگر» کنیم، عملاً به توجیه اعدام پرداخته‌ایم. باید به صراحت گفت برای مقابله با جنایت، نباید به دولت یا گروهی، برای گرفتن جان یا جنایت درحق دیگران مشروعیت بخشید.

در یک چشم انداز تاریخی نه تنها در ایران بلکه در جهان نیز مدتها به نام فرمان یا شرع دینی، امنیت و قانون، حکم سلطان و جبار و رهبر یا به بهانه شرایط جنگی و انقلابی یا حتی به نام عدالت و دادخواهی، سلب حق حیات افراد از رواج و مشروعیت برخوردار بود. امروز در بیشتر دنیا مجازات اعدام نفی شده است و معدود کشورهایی هستند که همچون چین و جمهوری اسلامی و عربستان و.... به وجود چنین قانونی افتخار هم می‌کنند! در برخی از کشورها همچون آمریکا البته با تناقض بهت انگیزی روبرو هستیم. برای نمونه اعلامیه‌ی استقلال آمریکا در ۱۷۷۶ از «حق حیات» دفاع کرده و بر آن است که «تجویز وحشی‌گری (اعدام) با احکام مهم اخلاقی ناسازگار است». در حالی‌که در بسیاری از

ایالات آمریکا مجازات اعدام همچنان بر قرار است. به هر رو مخالفت با فلسفه انتقام و دفاع از حق حیات، انگیزه مبارزه بی قید و شرط چند صد ساله علیه مجازات اعدام در تاریخ بشر بوده است. برای نمونه سزار بکاریا از نخستین حقوق‌دانان ایتالیایی در رساله «جرائم و مجازات» در سال ۱۷۶۴ نوشت که مجازات اعدام، حق نیست بلکه «جنگ ملتی است علیه یک شهروند چون نابودی او را ضرور یا سودمند تشخیص می‌دهد». او به درستی می‌گوید تجربه‌ی همه‌ی قرون نشان می‌دهد مجازات اعدام هرگز مردمانی را که مصمم به آسیب رساندن به جامعه بودند منصرف نکرده است. علاوه بر آن «مجازات اعدام به دلیل درس خونخواری که به انسان‌ها می‌آموزد مفید نیست. اگر احساسات تند یا ضرورت جنگ، خونریزی را به بشر آموخته است قوانین که باید در رفتار مردمان ملایمت به وجود آورد، نباید بر تعداد این نمونه سفاکی بیفزاید. به خصوص اگر مرگ قانونی عمداً و رسماً به اجرا درآید، زیان آن بیشتر است. به نظر من نامعقول می‌آید که قوانین یعنی تجلی اراده‌ی عمومی که از آدم‌کشی بیزار است و آن را کیفر می‌نماید، خود به ارتکاب آن مبادرت کند و برای بازداشتن شهروندان از ارتکاب قتل، خود به قتل علنی حکم دهد“.

دو سال پس از انتشار این جزوه ولتر نیز در فرانسه حکم اعدام را نوعی بربریت خواند. تنها یک دهه کافی بود تا در ۱۷۸۶ منطقه توسکانا (در ایتالیا) از نخستین سرزمین‌هایی شود که به رغم آن که در گیرودار جنگ بود، مجازات اعدام در آن رسماً لغو شد. بنابراین نباید نقش تولید گفتمان‌های نظری در عقب راندن مجازات اعدام را دستکم گرفت.

به لحاظ فلسفی نیز مارکس از زمره فیلسوفان اروپایی مدافع حق حیات بود که در نقد هگل به مخالفت با مجازات اعدام در سال ۱۸۵۳ پرداخت. او نظریه‌ی هگل در دفاع از اعدام را همانا ستایش فلسفه‌ی انتقام‌جویی و تئوری دندان در برابر دندان خواند و نوشت: «آیا این در واقع یک توهم نیست که این انتزاع «اراده‌ی آزاد» جایگزین فردی شود با انگیزه‌های واقعی، وضعیت‌های گوناگون که بر او سنگینی می‌کند و یکی از کیفیت‌های انسان جایگزین خود انسان شود؟... مجازات چیزی نیست مگر وسیله‌ای برای جامعه جهت دفاع از خود در برابر تمامی آن چیزهایی که شرایط موجودیت آن را تهدید می‌کند. حال این چه جامعه‌ی رقت‌انگیزی است که وسیله‌ای برای دفاع از خود جز جلا نمی‌یابد و تازه به خود جرات می‌دهد اعلام کند که خشونت وی، یک قانون طبیعی است.... آیا ضروری نیست در

را هم به جوخه‌های اعدام سپرد، از آن تحت عنوان اعدام انقلابی یاد کرد.

حتی اعدام‌هایی که در «دولت‌های کمونیستی» نظیر چین، شوروی دوران استالین و کامبوج یا در هر کشور دیگری به نام ملزومات انقلابی صورت گرفت، غایتی جز تجدید تولید و تحکیم توتالیتریسم و استبداد و استقرار “قدرت برهنه” نداشتند. در واقع شور انقلابی که باید اساساً جنبه رهایی‌بخش داشته باشد، می‌تواند گاه به خوی سادیستیک و ویران‌ساز بدل شود که اعدام جلوه‌ای. از آن است.

بنابراین اگر چه گسترش آگاهی دموکراتیک می‌تواند عامل بازدارنده تکرار چرخه خشونت شود اما میزان زخم‌ها و آسیب‌های نظام به مردم و نهادینه شدن خشونت در جامعه و رشد ناهنجاری‌های پی در پی و از جمله راست افراطی همچون واکنشی در برابر آن می‌تواند خطر انتقام جویی و کشتار را به نام «دادخواهی» افزایش دهد.

اریک فروم در «آناتومی ویرانسازی انسان، پرخاشجویی و ویران سازی» و بحران روانکاو» هشدار می‌دهد: «اکثریت مردم شور مرگ ندارند اما در موقع بحرانی تحت نفوذ آن قرار می‌گیرند. مردم ممکن است تحت تأثیر و نفوذ شعارها و ایدئولوژی‌هایی قرار گیرند. البته هدف واقعی یعنی ویرانگری پنهان گشته و عقلایی جلوه‌گر شده‌اند. شوریدگان مرگ به نام افتخار، نظم، دارایی و گذشته سخن می‌گویند. اما گاهی نیز دستاویزشان آینده، آزادی و عدالت است.» و “مهم است که بدانیم پرخاشجویی به طور کامل دفاعی، چه آسان با ویرانسازی (غیردفاعی) و آرزوی سادیستی برای بازگرداندن وضعیت اداره کردن دیگران به جای اداره شدن، درهم می‌آمیزد. اگر چنین روی دهد، در آن هنگام، پرخاشگری انقلابی تباه می‌شود و گرایش به تجدید اوضاعی خواهد داشت که در پی امحایش بوده است».

نمونه‌هایی از چیرگی شور مرگ و ویران‌ساز در حکومت‌های برآمده از انقلاب که به نام آزادی و عدالت و حق‌طلبی، مرگ و نیستی آفریدند را هم در انقلاب ۵۷ ایران و هم در انقلاب روسیه، چین و کامبوج و کشورهایی نظیر آنها می‌توان دید. همچنین هیتلر در آلمان، موسولینی در ایتالیا، فرانکو در اسپانیا، سوکارنو در اندونزی و نمونه‌های دیگری هستند که به نام نظم، افتخار و امنیت و پاسداری گذشته، جنایت آفریدند.

اما چگونه میل به انتقام‌جویی، روح ویرانگری و مرگ‌دوستی را در مردم قربانی آن گسترش می‌دهد؟ فروم می‌گوید ویران‌سازی

مورد وسایل تغییر آن نظامی که تمامی این جنایات را به وجود می‌آورده اندیشید، تا آهنگ ستایشی درباره‌ی جلا سر دهیم، جلادی که با اعدام یک دسته از جنایتکاران، جا را برای افراد بعدی باز می‌کند؟» همچنین مارکس در رد ادعای جنبه بازدارنده مجازات اعدام تاکید می‌کند که «از زمان قایل، جهان از تنبیه نه دچار ترس گشته و نه به پیشرفتی دست یافته است» بلکه تاریخ «ثابت کرده است که هیچ‌گاه آدمیان در نتیجه‌ی مجازات اعدام نه اصلاح شده‌اند و نه منصرف شده‌اند، بلکه قضیه درست برعکس آن بوده است“.

تمام تحقیقات جرم شناختی امروز نیز نشان می‌دهد که اعدام در دراز مدت نمی‌تواند جلوی بزهکاری و ارتکاب جرایم را بگیرد. بسیاری از کشورهایی که مجازات اعدام را همچنان اجرا می‌کنند همچنان با بزهکاری گسترده در کشورهای خود روبه‌رو هستند. اما در بسیاری از کشورهای اروپایی که مدت‌هاست مجازات اعدام را لغو کرده‌اند، آمار جرایم و بزهکاری بسیار پایین‌تر است.

در واقع مجازات اعدام نشانه‌ی توحش جامعه در برابر مشکلاتی است که خود آفریده است اما به گونه‌ای ریاکارانه آن را نشانه‌ی «خرد غایی جامعه» می‌شناسد. مضحک است سلب زندگی از سلب زندگی‌کنندگان و مجرمان را، فلسفه‌ی دفاع از حق حیات خواند. چنین دیدگاهی قتل عمد را نکوهش نمی‌کند، بلکه آن را به دست دولت می‌سپرد و به انحصار آن در می‌آورد.

امروز برخی با آن که مخالف مجازات اعدام هستند اما «شرایط استثنایی» همچون جنگ و شراطی انقلابی را بهانه‌ای برای سلب حیات از طریق مجازات اعدام می‌خوانند. اما حقوق بین‌الملل مردم تاکید دارد هیچ‌کس حق ندارد حتی در گرماگرم جنگ‌ها، اسرای جنگی را شکنجه و اعدام کند و اگر کسی چنین کند، جزو جنایت‌های جنگی محسوب می‌شود. این که ممکن است در جریان جنگ‌ها یا انقلاب‌ها افرادی کشته شوند یک بحث است اما این که گروه یا دولتی به‌صورت عامدانه و آگاهانه به جای یک دادرسی و مجازات عادلانه بخواهد به هر دلیلی، مجازات اعدام را در حین جنگ و انقلاب یا پس از آن به کار گیرد نقض آشکار حقوق انسانی است.

از دهه‌های گذشته تاکنون برخی از افراد یا گروه‌های سیاسی، اعدام مخالفان را تحت عنوان «اعدام انقلابی»، ضروری اعلام کرده‌اند. همان‌گونه که شاهد بودیم، زمانی که حکومت جمهوری اسلامی اقدام به اعدام مسئولان حکومت پهلوی کرد، نام این حرکت را اعدام انقلابی گذاشت. حتی زمانی که همه مخالفان خود

انتقام‌جویانه، واکنشی خودانگیزخته نیست، بلکه رنج شدید و غیر موجه است که بر شخص و گروهی که خود را با آن همانند می‌دانند، تحمیل شده باشد و از دو جهت با پرخاشجویی دفاعی معمولی فرق می‌کند: پس از آن که آسیب واقع شده است، روی می‌دهد و ازاین‌رو دفاع در برابر خطری تهدیدگر نیست بسیار شدیدتر و اغلب بی‌رحمانه، شهوت‌انگیز و سیری‌ناپذیر است و هم ازاین‌رو عطش انتقام نامیده می‌شود.

انتقام‌جویی، کینه‌توزی و شقاوت گرچه خود بر اثر رنج شدیدی که نظام‌های استبدادی و جبار بر مردم وارد آورده‌اند، شکل گرفته و بدین معنا امری «طبیعی» است و از زمینه‌ی مادی برخوردار است، لیکن این امر الزاماً نشانه خردمندانه و انسانی بودن آن نیست. اسپینوزا می‌گوید «مرگ آخرین چیزی است که انسان آزاده بدان می‌اندیشد، و خرد او در تعمق در حیات است نه در مرگ». اما برای آن که بتوان مردم انقلابگر را به مرگ‌دوستی واداشت، به برانگیختن احساسات و هیجانات روانی چون ترس، خشم، نفرت، ویرانگری، فرمان‌برداری، ایمان و انتقام و... نیاز است. چنین روحیاتی علت وجودی رواج خشونت، جنگ، مرگ‌آفرینی و ویرانگری نیستند لیکن شرط تحقق آن هستند. هم از این رو می‌توان در همراهی با اسپینوزا مدعی شد که آنچه به خودی خود بد است نه لذت، بلکه رنج است. جامعه نیازمند جستجوی شادی و ستایش لذت است و نه فضیلت بخشیدن به مرگ و تولید رنج.

وانگهی هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. اگر کسی با نظام دیکتاتوری و قربانی شدن انسان‌ها مخالف است، نمی‌تواند بار دیگر اعدام و کشتار را به نام اخلاق، قانون، نظم یا دادخواهی توجیه کند. چرخه خشونت نیز از محو غیر خودی‌ها آغاز می‌شود و سپس خودی‌ها را نیز قربانی می‌کند. در روسیه و در پی انقلاب اکتبر اعدام از خانواده تزار آغاز شد اما تا اعدام برجسته‌ترین رهبران حزب بلشویک پیش رفت. در ایران هم علاوه بر نظام گذشته در جمهوری اسلامی نیز اعدام‌ها از مسئولان حکومت پهلوی آغاز شد و سپس تا اعدام برخی از حامیان این نظام نیز ادامه یافت.

به کار بستن روش حکومت استبدادی در مقابله با آن همان طور که گفتم تنها به تجدید تولید استبداد منجر خواهد شد. انتقام یعنی بازتولید چرخه خشونت و ویران‌گری حال آن که امر دادخواهی برای التیام بخشی به جان و روان قربانیان صورت می‌گیرد که بخشی از حقوق افراد و موازین دموکراسی است. امروز فلسفه انتقام از میان بخش اعظم فعالان جنبش دادخواهی

نیز رخت بر بسته است. اگر به روند دادخواهی بازماندگانِ جان‌باختگان دهه شصت و پس از آن نگاهی بیندازیم، می‌بینیم همه آنها یک‌صدا خواستار ممنوعیت مجازات اعدام و دادرسی عادلانه هستند. بسیاری نیز بر گذار مسالمت آمیز تاکید می‌کنند. این همه نشانگر رشد گرایش دموکراتیکی است که اگر دست بالا را بیابد می‌تواند مانع از آن شود در ایران آینده با چرخه انتقام‌گیری و بازتولید خشونت در عدالت انتقالی روبه‌رو شویم.

با این همه نمی‌توان کاملاً هم خوشبین بود چرا که جامعه ایران با واقعیت دیگری هم مواجه است. از یک سو، میزان کشتار حکومت جمهوری اسلامی، وسعت نهادینگی فرهنگ خشونت و همچنین کمبود نهادهای دموکراتیک در جامعه و از سوی دیگر، گسترش راست افراطی اقتدارگرایی نوستالژیک و رادیکالیزه شدن فضا در برابر جنايات جمهوری اسلامی اوضاع را قطبی کرده است. در برخی از تظاهرات ایرانیان در خارج از کشور نیز شاهد آن بودیم گروه‌های راست افراطی طرفدار نظام پیشین، ماکت چوبه دار با خود حمل کردند. یا همین گروه‌ها، با وجود اینکه در حال حاضر قدرت سیاسی را در دست ندارند، اقدام به کتک زدن، تهدید به قتل، فحاشی و تعرض به مخالفان خود می‌کنند. آنها علناً نه فقط عوامل جمهوری اسلامی بلکه همه مخالفان خود را تهدید به انتقام‌گیری می‌کنند. امری که نگرانی‌های جدی را برانگیخته است.

این که اوضاع در داخل چگونه است، آینده ایران چه خواهد شد و این که تا چه میزان احتمال تکرار چرخه خشونت در صورت واژگونی جمهوری اسلامی وجود خواهد داشت، امروز برای ما روشن نیست. به نقد این خود نظام است که با بی‌رحمی تمام و توسل به خشونت با مخالفان روبرو می‌شود. امری که می‌تواند خطر رشد گرایش‌های سیاسی خشونت طلب در میان مخالفان را نیز افزایش دهد.

از دیدگاه شما، خشم قربانیان چگونه باید مدیریت شود؟ به‌عنوان مثال، چگونه می‌توان قربانیان و جامعه ایران پس از جمهوری اسلامی را راضی کرد تا جنایت‌کاران را اعدام نکنند؟

راهی که پیش روی ما وجود دارد این است که از همین امروز، در تمامی فعالیت‌ها و تبلیغات خود به روشنی از حق حیات دفاع کنیم. اگر امروز همه جریان‌های موجود در اپوزیسیون تعهدنامه‌ای را به‌صورت یک وفاق ملی امضاء کنند تا بر مبنای آن همه متعهد شوند که از حق حیات دفاع کرده و با مجازات اعدام

را افزایش می‌دهد. ایجاد یک حافظه تاریخی و وجدان جمعی مشترک از طریق آموزش می‌تواند در جلوگیری از تکرار خشونت یا مشروعیت بخشیدن به آن نقش موثری ایفا کند. یکی از دلایل اصلی که در جوامع غربی برای هولوکاست و جنایت‌های انجام شده به دست آلمان نازی به‌طور مرتب آموزش و یادبود برگزار می‌شود این است که جامعه به نسیان و فراموشی دچار نشود و فراموش نکند تا خطر تکرار این جنایت‌ها از بین برود. بنابراین دادخواهی می‌تواند در جلوگیری از تجدید تولید استبداد و تجدید تولید جنایت نقش مهمی ایفا کند.

از سوی دیگر، یکی دیگر از اهداف اصلی دادخواهی این است که قربانیان یا بازماندگان بتوانند از حق و حیثیت خود دفاع کنند و زخم‌های پایان‌ناپذیرشان را التیام بخشند. کشته شدگان با دادخواهی بار دیگر زنده نخواهند شد و سالهای سپری شده در زندان و شکنجه هرگز جبران پذیر نیست. اما دادخواهی با اعاده حیثیت از قربانیان و با مجازات جنایت‌کاران، التیام بخش گوشه‌ای از زخم‌ها و جان و روان قربانیان و بازماندگان آنها خواهد شد.

همچنین عدالت انتقالی و دادخواهی می‌تواند به روشن شدن زوایای پنهان جنایت‌های نیز کمک کند. بسیاری از جنایات، به اشکال مرموز و مخفیانه انجام شده است و بر کسی روشن نیست دقیقاً چه افرادی با به‌کارگیری چه مکانیسم‌هایی، اقدام به ارتکاب جنایت کرده‌اند. امری که آگاهی جمعی در این زمینه را نیز افزایش می‌دهد. در ترمینولوژی جرم‌شناسی از دو مفهوم «بزهکار پنهان و بزهکار آشکار» استفاده می‌شود. بدین معنی که بسیاری از افرادی که مرتکب جرمی می‌شوند، تا زمانی که جرم آنها کشف و علنی نشود، می‌توانند به بزهکاری خود ادامه دهند بی آنکه جامعه از آن باخبر باشد یا بتواند در برابر آن از خود دفاع کند. اما زمانی که چنین مجرمانی شناخته شده و معرفی شوند، امکان تکرار این جرایم توسط آن اشخاص به شدت کاهش می‌یابد و جامعه با آگاهی یافتن از آن می‌تواند در برابر مجرمان سپر دفاعی بسازد. بنابراین جنبش دادخواهی با گسترش یک آگاهی جمعی قابل انتقال به نسل‌های بعدی و تضمین یا تقویت امکان مقابله با جنایات و جنایتکاران پنهان و آشکار، به جامعه یاری می‌رساند تا در فردای تحولات بتواند به جای تکرار گذشته به رشد و محافظت از خود بپردازد. این به ویژه در مبارزه با فرهنگ خشونت ویرانگر، شکنجه، اعدام و ناپدید سازی قهری اهمیت بسیار دارد.

مخالفت خواهند کرد، این می‌تواند به فراگیرتر شدن گفتمان دموکراتیک در جامعه ایران همچون گفتمان الترناتیو و کاهش خطر تکرار چرخه خشونت یاری رساند. چنین توافق نامه‌ای که مبلغ رواداری و عدم استفاده از خشونت برای حذف یکدیگر در رقابت سیاسی است نه تنها مثبت بلکه ضروری است.

همچنین گسترش همکاری هرچه بیشتر فعالان جنبش دادخواهی با نهادها و سازمان‌های خواستار لغو اعدام در ایران مهم است. دادخواهان به عنوان پیش قراولان جنبش عدالت انتقالی باید پیش از پیش با راستر کردن صدای خود نشان دهند که به عنوان قربانیان خشونت حکومتی در ایران، مخالف سرسخت مجازات اعدام هستند که خود پیام آور آن است که جامعه به دنبال تکرار چرخه خشونت نیست.

گفتمان سازی در زمینه مخالفت با مجازات اعدام نیز بسیار مهم است. هرچه از شعارهای سلبی مرگ بر این و آن کاسته شود و بر شعارهای ایجابی در دفاع از حق حیات و حقوق بشر و دموکراسی افزوده شود مثبت تر است. نقش آموزشی رسانه‌ها نیز مهم است. به جای تولید گاه هیجانات کاذب و بازتاب غلو آمیز برخی وقایع، تمرکز بر کمپین لغو مجازات اعدام در ایران می‌تواند هم رژیم را بیش از پیش منزوی کند و هم گفتمان عدالت انتقالی را توسعه دهد که در این زمینه بسیار با کاستی روبرو هستیم.

من در نوشته‌های خود در بررسی دلایل وقوع انقلاب ۱۳۵۷ در ایران از جمله به نقش فراگیری گفتمان انقلابی در سطح جهان و ایران اشاره کرده‌ام که توسط روشنفکران ایران نیز بازتولید شد. گسترش یک گفتمان در جامعه، فضای فکری و فرهنگی مرتبط با خود را می‌آفریند. برای مثال، شعار ابرجنبش اخیر ایران «زن، زندگی، آزادی» بود. شعاری که درست در نقطه مقابل سیاست‌های ویران‌گر و مرگ‌آفرین جمهوری اسلامی از حق زندگی دفاع کرد. هر چه بتوانیم در توسعه این گفتمان ایفای نقش کنیم، تاثیر چشمگیری در کاهش تمایل خشونت طلبانه در جامعه خواهد داشت.

به‌نظر شما، هدف از دادخواهی چیست؟ دادخواهی چه عوایدی برای جامعه دارد؟

نخستین دستاورد عمومی دادخواهی جلوگیری از فراموشی جنایت‌های نظام و هزینه‌های سنگین آن برای کل جامعه است. پرتو افکندن بر جنایت‌هایی که به دست نظام‌های استبدادی چون جمهوری اسلامی صورت گرفته بخت جلوگیری از تکرار آن

میهن روستا: برای رسیدن به آینده‌ای بدون اعدام باید دادخواهی کرد



آفاق ربیعی زاده

مجله حقوق ما، در رابطه با موضوع دادخواهی، با او گفت‌وگو کرده است.

از دیدگاه شما، هدف و غایت دادخواهی چیست؟ برای برقراری عدالت چه باید کرد؟ آیا تا حکومت جمهوری اسلامی وجود دارد، می‌توان به فرجام دادخواهی امیدوار بود؟

برای رسیدن به جامعه‌ای که در آن یکی از اصول قانون اساسی، این باشد که کرامت انسانی قابل دست‌اندازی نیست، باید به دادخواهی توجه داشت. در کشورهایی مانند ایران، هر لحظه ممکن است شأن و کرامت انسانی به شکل خشونت باری مورد دست‌اندازی حکومت و سیستم دولتی قرار گیرد.

من فکر می‌کنم زمانی که ما از اعدام‌های سیاسی حرف می‌زنیم یا اساساً از اعدام صحبت می‌کنیم، باید از قتل دولتی نام ببریم. یعنی دولتی که باید حافظ منافع مردم باشد، در واقع خود ناقض این منافع است و حتی قوانینی را که خود وضع کرده یا در قانون اساسی وجود دارد، برای پیشبرد منویات سیاسی و غالب کردن قدرت استبدادی خود، زیرپا می‌گذارد.

می‌دانیم تا زمانی که این رژیم برقرار است و تا زمانی که برای برقراری نظام، به جنایت دست خواهد زد، امر عدالت و برقراری آن محقق نخواهد شد اما دادخواهان باید در عرصه‌های مختلف، برای برقراری عدالت فعال باشند.

در طول حیات ۴۴ ساله حکومت جمهوری اسلامی، با تلنباری از جنایات و کشتار مخالفان روبه‌رو هستیم. به نظر شما چگونه می‌توان میان جنبش‌های مختلف دادخواهی در ایران پیوند برقرار کرد؟ آیا همبسته‌تر شدن این جنبش‌ها می‌تواند تأثیری بر ادامه دادخواهی

دادخواهی فرآیندی است برای تامین عدالت و طبق تعاریف دانشنامه‌ها، هدف از آن، بهبود جهان و برقراری صلح است. همه انسان‌ها، حق دارند اگر به جان، مال، شرف و حیثیت آنها تجاوز شد، دادخواهی کنند. در پرونده‌های سیاسی اما زمانی که یک حکومت استبدادی، به حقوق شهروندان تجاوز کند، یا دست به سرکوب خشونت‌بار مخالفان بزند، یک تفاوت ماهوی با پرونده‌های فردی برای مفهوم دادخواهی ایجاد خواهد شد.

پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی در ایران و به‌ویژه در تابستان سال ۱۳۶۷ ده‌ها هزار زندانی سیاسی وابسته به سازمان مجاهدین خلق، سازمان فداییان خلق، حزب توده، سازمان پیکار و چند گروه و سازمان سیاسی دیگر، بدون محاکمه به جوخه‌های اعدام سپرده شده و در گورهای بی‌نشان دفن شدند.

همچنین، در طول ۴۴ سال گذشته، حکومت ایران برای پیش‌برد اهداف سیاسی خود، به‌طور پیوسته دست به سرکوب و کشتار مخالفان خود زده است.

در بیش از چهار دهه گذشته تاکنون، هم‌زمان با جنایت‌های روز افزون حکومت جمهوری اسلامی، جنبش دادخواهی هم فعالیت خود را برای توقف این جنایت‌ها و دست‌یابی به عدالت آغاز کرده و پیش برده است.

میهن روستا، فعال جنبش دادخواهی در ایران که همسرش رضا عصمتی در جریان اعدام‌های سال ۶۷ اعدام شده است، «حذف شدن خشونت از بستر جامعه» را یکی از اهداف دادخواهی می‌داند و بر این باور است که برای رسیدن به آینده‌ای بدون اعدام، بایست به جای انتقام‌جویی، دادخواهی کرد و به تحقق عدالت امیدوار بود.

و برقراری عدالت داشته باشد؟

در حال حاضر، یک سیستم توتالیتار بر کشور ایران حاکم است و تنها زمانی می‌توان به برقراری عدالت در این کشور امیدوار بود که این سیستم توتالیتار و جنایتکار وجود نداشته باشد. از بدو روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی تا اکنون، با مساله اعدام، شکنجه و زندان و خشونت خیابانی، به طرق مختلف روبه‌رو هستیم و از آنجایی‌که دامنه این جنایت‌های دولتی بسیار وسیع است، نمی‌توان تنها با مورد توجه قرار دادن یک بخش از این جنایت‌ها و بی‌توجهی به بخش‌های دیگر، به برقراری عدالت امیدوار بود.

در واقع، کسانی که خود را دادخواه می‌نامند، کسانی که در دهه‌ها و سال‌های گذشته تاکنون عزم خود را برای پیش‌برد مساله دادخواهی و بلند کردن صدای دادخواهان و برای احقاق حق تمام کسانی که به‌نحوی قربانی جنایت‌های این رژیم شده‌اند، جزم کرده‌اند، باید بدانند هدف از دادخواهی چیست.

دادخواهی یک پایه و اساس برای رسیدن به آینده‌ای بهتر است. دادخواهان، عمدتاً از قربانیان این رژیم یا خانواده‌های این قربانیان محسوب می‌شوند، یا نیروهای سیاسی و روشنفکر جامعه هستند که اراده کرده‌اند تا امر دادخواهی را به‌صورت یک مساله اجتماعی در بیاورند.

در این بین، فرقی ندارد دادخواهی برای کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ باشد یا کشتار بزرگ تابستان ۶۷ یا اعدام بسیاری از مردم به دلیل بهایی بودن یا مخالفان دیگر که قربانی این حکومت شده‌اند.

امکان‌پذیر بودن دادخواهی اما در گرو نوع فعالیتی است که نیروهای دادخواه انجام می‌دهند. به نظر من، دادخواهان، چه در داخل ایران و چه در خارج از کشور، در طول دهه‌ها و سال‌های گذشته تا اکنون، دادخواهی را به‌عنوان یک امر لازم و ضروری مطرح کرده‌اند. دادخواهی برای این است تا

شأن، کرامت انسانی و جایگاه همه کسانی که به‌شکل غیر منصفانه و خشونت آمیز کشته شده‌اند، بازگردانده و حفظ شود.

از طرف دیگر، از امر مستند کردن جنایات حکومت ایران هم نباید غفلت کرد. برای نمونه، گزارش‌هایی که نیروهای دادخواه و فعالان سیاسی خارج از کشور و خانواده‌های مبارزان و زندانیان در داخل کشور ارائه کرده‌اند، در کنار اسناد دیگری نظیر گزارش‌هایی که سازمان عفو بین الملل از وضعیت زندانیان و اعدام شدگان داده، می‌تواند به‌عنوان سندی برای اثبات جنایت‌ها در نظر گرفته شود. همچنین، شماری از زندانیان سیاسی بعد از کشتار تابستان ۶۷، از زندان آزاد شدند که برخی از آنها به نوشتن خاطرات زندان‌ها و مستند کردن آنچه که درون زندان‌ها اتفاق افتاده پرداختند. منظور این است که یک بخش هم از دادخواهی، آماده کردن اسناد و مدارکی است که دال بر کشتار و دال بر نقض فاحش حقوق بشر در ایران است.

یکی از درس‌های بسیار مهمی که محاکمه حمید نوری برای دادخواهان داشت، این بود که به ما نشان داد تا چه میزان مستند کردن جنایت‌ها، در پیشبرد امر دادخواهی تاثیر دارد. همین مستندسازی‌ها باعث شد تا حمید نوری به حبس ابد محکوم شود.

شما اصول اساسی دادخواهی را برشمردید. به نظر شما، چه راهکاری وجود دارد تا قربانیان جنایت‌های حکومت ایران، انتقام‌گیری را با دادخواهی اشتباه نگیرند؟

دادخواهی یعنی اینکه در دوران گذار، شرایطی فراهم شود تا همه کسانی که به انحاء مختلف در سرکوب، شکنجه، کشتار، تجاوز و کشتارهای خیابانی شرکت داشته‌اند را بتوان به دادگاه‌های عادلانه کشاند. دادخواهی برای رسیدن به حقیقت است نه انتقام‌گیری. دادخواهان باید پس از گذار از حکومت فعلی، اطلاعات و مدارک خود را در اختیار دادگاه‌هایی که از دید جزایی و حقوقی عادلانه

است، قرار دهند تا بدین ترتیب بتوان امر قضائی و جزایی را با رعایت تمام موازین حقوق بشری پیش برد و عاملان یا آمران جنایت‌ها را به مجازات رساند.

در واقع، برای رسیدن به آینده‌ای بدون اعدام، بدون خشونت دولتی و برای آینده‌ای که انسان از حقوق انسانی خود برخوردار باشد و سیستم حکومتی هم نتواند این حقوق را تحت هیچ شرایطی زیر پا بگذارد، مهم است تا جلوی انتقام‌گیری گرفته شود.

من به‌عنوان یکی از دادخواهان، خشم کسانی را که در دوران جمهوری اسلامی قربانی سرکوب و اعدام شده‌اند را می‌فهمم و خودم یکی از کسانی هستم که در زندگی‌ام، کشتار، زندان، تعقیب و در نهایت گریز ناگزیر از ایران و زندگی در غربت را درک کرده‌ام و می‌دانم بسیار طبیعی است که ما خشمگین باشیم.

خشم برای مقابله با رژیم حاکم بر ایران لازم و ضروری است اما خشم را باید مدیریت کرد و مدیریت آن هم این است که سازماندهی ویژه‌ای را برای رسیدن به عدالت داشته باشیم.

در کشورهای غربی، برای جلوگیری از فراموشی، مراکز یادبودی برای کسانی که قربانی خشونت‌های دولتی شده‌اند، برپا شده است. این تلاش جلوگیری از فراموشی، برای ساختن یک حافظه جمعی است تا از این طریق آینده‌ای بدون خشونت، بدون اعدام و برای حفظ شأن انسان، برای مردم آن کشور ایجاد شود. یکی از دستاوردهای دادخواهی، حذف شدن خشونت از بستر جامعه است. چرا که خشونت، خشونت به وجود می‌آورد.

مردم در ایران ۴۴ سال است که از هیچ‌گونه حقوق انسانی برخوردار نیستند. حتی تصمیم برای زندگی خصوصی آنها هم از طریق مراجع ارتجاعی گرفته می‌شود. در نتیجه، طبیعی است که خشمگین باشند.

خشم یکی از احساس‌های انسان است. زمانی که افراد

مورد بی‌احترامی یا تعرض قرار بگیرند، خشم یک واکنش خودبخودی است و اصلاً از لحاظ روانشناسی هم بروز خشم یک مساله طبیعی است. آنچه که مهم است اینکه این خشم مدیریت شود. در کشورهای غربی، مدیریت خشم تبدیل به یک کار تحقیقی و آکادمیک شده است. بدین معنی که این جوامع به دنبال جلوگیری از خشونت هستند و در پی یک راه حل برای مدیریت آن می‌گردند.

از طرف دیگر، انتقام و عکس‌العمل خشونت‌آمیز، می‌تواند تبدیل به یک روند دنباله دار شود. در حالی که یک روند حقوقی و یک بررسی جزایی عادلانه می‌تواند نتایج مثبتی برای نسل حاضر و آیندگان داشته باشد. جامعه ایران هم می‌تواند چنین باشد. در جریان «خیزش زن، زندگی، آزادی» شاهد بودیم با وجود خشونت‌های دولتی ایران علیه مردم به‌کار بردند و علی‌رغم اینکه دفاع از خود در مقابل خشونت دولتی حق هر انسان است، اما در این خیزش انقلابی، مردم خشونت‌های ناشی از انتقام‌گیری باشد را از خود نشان ندادند.

اتفاقاً خشونت‌های دولتی در خیزش زن زندگی آزادی، تبدیل به اهرمی علیه خود رژیم شد. مأموران حکومتی، در این خیزش، به دختران و پسران تجاوز کردند. واکنش این جنبش انقلابی اما چه بود؟ برعکس ۴۰ سال پیش که اگر در زندان‌ها تجاوز می‌شد، حرف از تجاوز تابو بود، این بار اما روایت تجاوزها در این خیزش، با صدای بلند گفته شد، یعنی مردم، به جای اینکه خشم را در درون خود تبدیل به خشونت کنند، صدای تجاوز را اینقدر بلند کردند که حرف دهان همه مردم شد و به اسلحه‌ای علیه خود رژیم تبدیل شد. این مدیریتی است که مردم کردند. امیدوارم در حرکت‌های بعدی هم مردم با همین میزان خرد، اندیشه و حرکت‌های مدیریت شده، پاسخ خشونت‌های رژیم را بدهند.



ما از عدالت سهمی داریم

دو هفته نامه الکترونیکی تخصصی حقوق بشر
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سازمان حقوق بشر
ایران / محمود امیری مقدم
سردبیر این شماره: مریم غفوری
تماس با مجله: mail@iranhr.net